بست بر روی سر عمامه پیغمبر را

رفت تابلکه پشیمان کند لشگر را

من به مهمانیتان سوی شما آمده ام

یادتان نیست نوشتید بیا آمده ام

یادتان نیست نوشتید کوه فراهم کردیم

پشت تو لشگر انبوه فراهم کردیم

ننوشتید زمین ها همه حاصلخیز است

باغ هامان همه دور از نفس پائیز است

ننوشتید که ما در دلمان غم داریم

در فراوانی این فصل تو را کم داریم

ننوشتید که هستیم تو را چشم به راه

نامه نامه لک لبیک اباعبدالله

حرفهاتان همه از ریشه و بن باطل بود

چشمه هاتان همه از آن ده بالا گل بود

باز در آینه کوفی صفتان رخ دادند

آیه ها را همه با هلهله پاسخ دادند

نیست از چهره آینه کسی شرمنده

که شکمها همه از مال حرام آکنده

بی گمان درصدف خالیشان دری نیست

بین این لشگر وامانده دگر حری نیست

بی وفایی به رگ و ریشه ی آن مردم بود

قیمت یوسف زهرا(س) دو،سه من گندم بود

آی مردم پسر فاطمه(س) یاری میخواست

فقط از آن همه، یک پاسخ آری میخواست

چه بگویم به شما هست زبانم قاصر

دشت لبریز شد از جمله هل من ناصر

در سکوتی که همه ملک عدم را برداشت

ناگهان کودک شش ماهه علم را برداشت

همه دیدند که در دشت هم آوردی نیست

غیر آن کودک گهواره نشین مردی نیست

چون ابوالفضل به ابروی خودش چین انداخت

خویش را از دل گهواره به پائین انداخت

خویش را از دل گهواره می اندازد ماه

تا نماند به زمین حرف ابا عبدالله

آیه آیه رجز گریه تلاوت میکرد

با همان گریه ی خود غسل شهادت میکرد

عمق این مرثیه را مشک و علم می دانند

داستان را همه ی اهل حرم میدانند

بعد از عباس دگر آب سراب است سراب

غیر آن اشک که درچشم رباب است رباب

مرغ در بین قفس این در و آن در میزد

هی از این خیمه به آن خیمه زنی سر میزد

آه بانو چه کسی حال تو را میفهمد

اصغر از فرط عطش سوخت خدا میداند

میرسد ناله ی آن مادر عاشورایی

زیر لب زمزمه دارد پسرم لالایی

کمی آرام که صحرا پر گرگ است علی

و خدای منو تو نیز بزرگ است علی

میروی زیر عبای پدرت آهسته

کودک من به سلامت سفرت آهسته

پسرم میروی آرام و پر از واهمه ام

بیشتر دل نگران پسر فاطمه ام

پسرم شادی این قوم فراهم نشود

تاری از موی حسین بن علی کم نشود

تیر حس کردی اگر سوی پدر می آید

کار از دست تو، از حلق تو بر می آید

خطری بود اگر، چاره خودت پیداکن

قد بکش حنجره ات را سپر بابا کن

آه بانو چه کسی حال تو را میفهمد

اصغر از فرط عطش سوخت خدا میفهمد

داغ در چهره تو چند برابر گشته

طفل سیراب شده خنده کنان برگشته

شاعر : سید حمید برقعی